

لرد بایرون و سرزمین ایران

غلامرضا سمیع

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه کاشان

روزبه گیتو

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

چکیده:

جرج گردن بایرون (۱۷۸۸-۱۸۲۴) مشهور به گردن بایرون از شعرای رمانتیک انگلستان علاقه خاصی به شرق بخصوص به ایران باستان داشت. این مقاله به بررسی تلمیحات اشعار لرد بایرون به ایران و آیین زرتشتی می‌پردازد همچنین تأثیر آیین دوگانگی زرتشتی را بر آثار بایرون مورد بررسی قرار می‌دهد. پس از این بررسی به نظر می‌رسد که بایرون با ایران و تفکر ایرانی دوگانه برخورد می‌کند. بایرون از یک سو پادشاه ایرانی، نادر را خون ریز و جلاد معرفی می‌کند از سوی دیگر از حافظ شاعر بزرگ ایرانی نقل قول می‌کند. گاهی او از آیین زرتشت به عنوان آیین شیطانی یاد می‌کند و گاهی زرتشت را نیک کردار می‌نامد. بایرون برای توجیه آشفته‌گی قهرمانان اشعار خود از دوگانگی آیین زرتشت بهره می‌برد. شیفته‌گی بایرون به ایران و آیین ایرانی به حدی است که حس منفی او را نسبت به شرق و آنچه یونانی نیست کمرنگ می‌کند.

واژه‌های کلیدی: بایرون- شعر انگلیسی- مکتب رمانتیک- ایران- زرتشت

جرج گردن بایرون (۱۸۲۴-۱۷۸۸) که با نام لرد بایرون مشهور است همانند دیگر شعرای رمانتیک انگلستان همواره نسبت به فرهنگ شرق از خود علاقه خاصی بروز می‌داد. او همیشه قصد داشت به سرزمینهای دور دست شرقی سفر کند. اشعار اولیه بایرون پس از انتشار در انگلستان به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و به همین علت وی به سال ۱۸۰۹ تصمیم گرفت سرزمین مادری خود را ترک کند. مسافرت او دو سال طول کشید و در طی آن وی به کشورهای پرتغال، اسپانیا، مالت، آلبانی، یونان و سواحل دریای اژه سفر کرد و مدتی در هر یک اقامت نمود. سروده «سفر زیارتی سلحشور هارولد» (۱۸۱۲) حاصل این سفرها بود. این سفر سرودهای غریب نامانوس دیگری نظیر عروس ابی‌دس (۱۸۱۳) جانور (۱۸۱۳) و کوسر (۱۸۱۴) را نیز به دنبال داشت. پس از آنکه رفتار و خصوصیات خاص زندگی وی توسط جامعه انگلستان مورد انتقاد قرار گرفت و سرزنشهای تلخی را به دنبال داشت بایرون برای همیشه انگلستان را ترک کرد. از نیمه ماه می ۱۸۱۰ تا نیمه ماه جولای همان سال بایرون به قسطنطنیه (استانبول) سفر کرد و هنگامی که برنامه سفرش به ایران و هند به خاطر مشکلات مالی ناموفق ماند دچار ناامیدی و سرخوردگی شد چون قصد داشت در طی این مسافرت از شهرهایی بازدید کند که از دوران کودکی ذهن او را به خود مشغول کرده بودند و در باره آنها مطالعات گسترده‌ای را انجام داده بود.

بنا به عقیده ادوارد سعید در اواخر قرن هیجدهم و دهه‌های اوائل قرن نوزدهم شرق گرایی عمومی در آثار نویسندگانی مانند ویلیام بک فورد، بایرون، توماس مور، گوته به صورت تفکری با وجه غالب در آمد و به حکایت‌های گوتیک،

چکامه‌های قرون وسطایی و داستانهای رویا گونه مربوط به شکوه و جلال و بی‌رحمی زندگی شرق جلب توجهی ویژه شد (۱۱۸) نویسندگان و هنرمندان، دیگر اشاره‌ای به فرهنگ یهودی، مسیحی، نمی‌کردند بلکه آنچه توجه آنها را به خود جلب کرده بود فرهنگ هند، چین، ژاپن، سومر، آئین بودا، سانسکریت و آتش زرتشت و مانی بود. گمان عموم بر این بود که برای به دست آوردن «درک صحیح فرهنگ اروپایی» باید رابطه حقیقی و منطقی را بین فرهنگ اروپا و فرهنگ سرزمینهایی که پیش از این مرزهای دور دست آن محسوب می‌شدند دریافت. (سعید ۱۲۰)

مشغولیت ذهنی بایرون با فرهنگ شرق ناشی از این عقیده اوست که یونان را خواستگاه تمدن می‌دانست و مبارزه یونان را در راه آزادی از قید ترکان عثمانی ارج می‌نهاد. او همواره در اشعارش به قهرمانان و سلحشوران هلنی و تمدن رویاگونه دوران طلائی یونان اشاره می‌کند که حاصل آن تقدس زندگی و حیات واقعی بشر بود. به سال ۱۸۳۳ بایرون به یونان رفت تا در مبارزات استقلال طلبانه یونانیان بر ضد ترکان عثمانی آنها را یاری کند اما در آنجا گرفتار تب روماتیسمی شد و در ۱۹ آوریل ۱۸۲۹ در بیسولونگی درگذشت بدون آنکه در جنگی شرکت کرده باشد. بایرون همواره در آثارش تضادی بین بی‌گناهی یونان و وحشی‌گری دیگر اقوام را آشکار می‌سازد. شرق شناسان قرن نوزدهم همواره جهان را بین دو نژاد پیشرفته و عقب مانده تقسیم می‌کنند و هنگامی که از زندگی شرقی می‌نویسند همواره از «احساس‌گرایی، تمایل شرق برای استبداد و جباریت، ذهنیت منحرف و نیز عقب ماندگی و نبود دقت در نزد شرقیان سخن می‌گویند. سعید در سروده «سفر زیارتی سلحشور هارولد» بایرون تضاد موجود بین تمدن یونان و وحشیگری و توحش آلبانی را نمایان می‌سازد.

این سروده در باب آوارگی جوانی خودرای و سرکش است که مسافرتش تا حدی همانند تجربه شخصی خود بایرون است. در این سروده در می‌یابیم که

چگونه زائر جوانی که از زندگی آلوده به گناه خسته شده است، سر خورده از زندگی پر عیش و نوش، قدم در راهی می‌نهد که او را به پرتغال، اسپانیا، آلبانی، بلژیک، راین، کوه‌های آلپ و منطقه یارا (Jara) برده، کسی او را تسلی خاطر می‌بخشد. در این سروده آن‌گاه که بایرون به وصف زندگی مردم آلبانی می‌پردازد آنان را مردمی وحشی با پوشش عجیب و غریبی نشان می‌دهد و به خاطر اینکه یونان محبوب او در قید اسارت است شکایت کرده، فغان بر می‌آورد.

در باب دوم این سروده بایرون در باره آلبانی و دربار علی پاشا رهبر استقلال طلب آلبانیایی اشعاری سروده است. در این اشعار بایرون، علی پاشا را که به دنبال کسب استقلال کشورش از یونان بود و بایرون در یکی از سالهای ۱۸۰۲ یا ۱۸۰۹ از دربارش بازدید کرده بود به عنوان فردی شورشی و آشوب طلب نشان می‌دهد. در این باب بایرون پس از آنکه از دربار علی پاشا به عنوان مظهری از «شکوه زندگی مسلمانان» یاد کرده و از منظره‌های زیبا، درختان سرسبز و آرامش زندگی شبانی و نیز نسیم خوش باغهای دلفریب می‌سراید به آداب ثناگویی و روزه مسلمانان اشاره می‌کند. او ناگهان از زنان به اصطلاح در قفس گرفتار مسلمانان سخن می‌گوید که نه صدای آنها را کسی می‌شنود و نه چهره‌شان را کسی می‌بیند، زنانی که وی آنها را زندانی خانه‌های خود و اسیر و برده خانواده خود می‌داند و در باره آنها می‌سراید:

آوای زنی شنیده نمی‌شود - هیچگاه

بدون نگهبان و با چهره‌ای پوشیده نتوان به سویی رفت

وجودش و قلبش را تسلیم می‌کند و

در قفس خود باقی می‌ماند و امیدی برای رهائی ندارد

پسران زیبا معشوق واقعی عشق گناه آلوده هستند

و آتش هوس را روشن می‌کنند

نوازش می‌شوند، در جایی که زنان را به هیچ می‌انگارند

زنانی که برای عشق ورزی خلق شده‌اند
هر گناهی بخشیده می‌شود مگر گناهی که زنی مرتکب شود
بایرون سپس به شاعر و صوفی ایرانی حافظ اشاره و این عقیده را مطرح می‌کند
که حافظ پیرو عقیده‌ای است که گذشت روزگار نمی‌تواند مانع آن شود که فردی
عشق بورزد و خود معشوق باشد:

«گرچه پیرم و چهره‌ام را ظاهری چون پیران است

هنوز قادر به نرد بازی عشق هستم

عشق بر گذر روزگار پیروز می‌شود - حافظ چنین می‌سراید

Jeian نیز این نغمه را سر می‌کند و با آوای خود دل خسته پیران را آرامش
می‌بخشد

گناهی که به خاطر آن آوای دلنشین راث (Ruth) خاموش شد

برای بسیاری از مردان هم گناه است، اما بسیاری از مردان که‌نسال هم به دنبال
این گناه روان هستند و با دندانهای مانند دندان طمع خود را شکار می‌کنند،
خون، خون را به دنبال دارد و آنچه که با خونریزی آغاز می‌شود با خونریزی
پایان می‌یابد. «

در نوشته‌های بایرون اشارات زیادی به اشعار شعرای ادبیات فارسی شده است و
خصوصاً از حافظ در شعر هجو گونه خود «شاعران انگلیسی و نقد نویسان
اسکاتلندی» (۱۸۰۹) نام می‌برد. بایرون احتمالاً با این نویسندگان و شعرای ایرانی
پس از خواندن اثر معروف اسکات وارینگ (Scottwaring) به نام سفری به
شیراز آشنا شده است چون در این کتاب اسامی به همان صورتی نوشته شده‌اند
که بایرون آنها را به کار می‌گیرد. (Yohannan , P ISS) توماس مور، که در
باره ادبیات شرق اطلاعات زیادی داشت، می‌گوید که یک بار بایرون (Byron)
هنگام اشاره به حافظ از وی به عنوان «حافظ فنا ناپذیر، آنکرون شرق زمین و
شاعری که بیش از شاعر کهن و مدرنی (معاصر) در نزد ایرانیان محترم شمرده



می‌شود و مقبره او در شیراز زیارتگاه کسانی است که خاطره او را زنده می‌شمارند» (Yohannan , P IS6) نام برده است. چنین به نظر می‌رسد که بایرون از آنچه که توسط ویلیام فرانکین در مورد حافظ در کتاب خود به نام «یادداشت‌هایی در باب سفر از بنگال به ایران» نوشته، اقتباس کرده است. (Yohannan)

بایرون حتی یکبار به توماس مور گفت قصد دارد که یک شاهنامه بسراید که در اینجا منظور او از شاهنامه سروده‌ای از «گزیده‌ای از اشعار» است که تنها شامل غزل نمی‌شود. (Yohannan , P IS7) در سروده حائور بایرون درباره «گل و بلبل» معروف شعر فارسی می‌نویسد و در توضیحی چنین می‌گوید: «شیفتگی بلبل به گل یکی از افسانه‌های معروف ایرانی است» و چنین ادامه می‌دهد «اگر اشتباه نکنم - هزار دستان یکی از نامهای دیگر بلبل است» (Yohannan , P IS8)

در سروده «عروس ابی داس» عاشق و معشوق داستان با عناوینی ایرانی گل و بلبل نامیده شده‌اند و نیز اشاره‌ای به داستان مجنون شده است، این سروده همچنین اشاراتی به داستان یوسف و زلیخا و غزلهای سعدی وجود دارد، در توضیحی که همراه این سروده است، آمده است که لیلی و مجنون در شرق همانند رومیو و ژولیت ادبیات انگلستان هستند و از سعدی به عنوان شاعر «اخلاق گرا» نام می‌برد.

تاثیر فرهنگ ایرانی بر اشعار بایرون چشمگیر است، بایرون بارها در نامه‌های خود از ایران و آیین زرتشت نام برده است. در نامه‌ای به هنری دراپری (۱۸۰۹) بایرون در مورد یکی از خدمه‌های خود به نام فرایسی از اتباع پروس می‌نویسد که در میان ستایش گران آتش در سرزمین ایران بوده است و تخت جمشید و دیگر مکانها را دیده است. (Marchand , 1982 , 22) در نامه‌ی دیگری به داگلاس کینیراد (۱۸۱۹) بایرون به دوست خود می‌گوید که در حال مطالعه کتابی

در باره «یونان و ایران» است (۱۸۹) در نامه‌های بایرون به هاب هاوس و هاجسن در سالهای ۱۸۱۰ و ۱۸۱۱ اشاراتی به آیین زرتشت دارد. (Marchand , 1973 , 89, 11.26, 94,) به عنوان مثال در نامه‌ای به تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۱۰ که از آتن در مورد فروش ملک خود نوشته است می‌خوانیم «من از حضرت مسیح، حضرت محمد، کنفسیوس و زرتشت می‌خواهم که شاهد صداقتم باشند و از هاب هاوس می‌خواهم که صداقتم را برای همه آشکار کند. (Marchand , 11.26, 94, 1933) در سوم سپتامبر ۱۸۱۱ او به فرانس‌ها چنین می‌نویسد «من پیرو آئین افلاطون نیستم من در واقع هیچ چیزی نیستم، اما در آینده نزدیک یک Paulician، مانوی، پیرو اسپنزا، کانر، Pyrrhonian و زرتشتی خواهم شد و از هیچ یک از هفتاد و دو فرقه دروغین که باعث می‌شوند به خاطر عشق به خداوند و تنفر از یکدیگر، انسانها به جان یکدیگر بیفتند پیروی نخواهم کرد. (Marchand , 1973 , 94, 11.26) باید به این موضوع اذعان داشت که در سالهای بعد بایرون بیشتر به مذهب و آئین ایرانی علاقه‌مند شد. او در نمایشنامه منظوم خود «قابیل (Cain) یک معما» (پرده دوم - صحنه دوم 403-405) به آیین زرتشت اشاره می‌کند ولی در دیگر اثر خود «دون ژوان» که شعری انتقادی است اصول آن را مردود می‌شمارد. جزئیات بیشتر علاقه‌مندی بایرون به این موضوع می‌تواند مربوط به مطالعه کتاب سرجان ملکوم به نام تاریخ ایران باشد که نویسنده نسخه دنت نوین (سال ۱۸۱۴) آن را برای بایرون ارسال کرده بود (مرچاند - ص ۸-۱۴۷) این نسخه به عنوان بخشی از مجموعه کتابهای بایرون که در سال ۱۸۱۶ به حراج گذاشته شدند به فروش رفت (نیکلسون ۲۴۳) در این کتاب ملکوم خلاصه‌ای از اصول این آیین ارائه می‌دهد و مدعی است که این قسمت از کتاب از طرف «نویسندگان برجسته اروپایی مطالعه شده است. او می‌نویسد:

باید به طور گذرا به روئائی *Daghda* پردازم که مقام شامخ زرتشت را پیش‌بینی کرد، آنگاه که هنوز در بطن مادر بود، علاوه بر آن باید به سفر پیامبر به آسمان، به جایگاهی که او در آنجا از اهورامزدا کتاب مقدس زند اوستا و آتش مقدس را دریافت داشت، اهریمن را مشاهده کرد که همان روح خبیث است، مردی را که در نزد او نشان از نیکی دیده بود آزاد کرد و شیطان را با آیین خود تهدید نمود و برای او شرمساری و بدنامی به دنبال آورد نیز باید به اختصار پردازم، در باره زندگی پیامبر در کوهستان البرز و زندگی همراه با گوشه‌نشینی و انزوای وی در غاری عمیق آنگه که عناصر اربعه در نزد او بودند و فصلها و اجرام آنها به دستور او، و معجزات عدیده‌ای که او برای نشان دادن حقیقت آئین خود انجام داد همه به اجمال خواهیم پرداخت.

او چنین آموخت: خداوند از ازل تا به ابد در جهان حضور دارد و اوست که در جهان دو اصل را برقرار کرده است- خیر و شر. خیر از جانب اهورامزدا در جهان جاری می‌شود و شر از سوی اهریمن. اهورامزدا و اهریمن هر دو می‌توانند خلق کنند ولی مخلوق آنها کاملاً متفاوت است، اهورامزدا نگهبان فصلها، عناصر اربعه و انسان است و اهریمن قصد نابودی آنها را دارد، اما اهورمزدا جاودان است و عاقبت در جهان پیروزی از آن اوست. نور نشان خوبی و تاریکی نشان بدی است. خداوند به زرتشت چنین می‌گوید: «نور من در جهان به صورت درخشش هر چیزی است که می‌درخشد.» بنابراین پیروان این پیامبر به هنگام انجام مراسم خود در معابد به سوی آتشی می‌ایستند که در محراب روشن است و هنگامی که در فضای باز هستند در برابر خورشید می‌ایستند، چون خورشید پاک‌ترین و قدرتمندترین نورها است و توسط نور خورشید است که خداوند تمام جهان را از خود سرشار ساخته و خلقت خویش را انجام داده است.

در رهنمون ساختن پیروان خود به نیایش خداوند با ایستادن در برابر خورشید، او عقاید ایرانی را دنبال کرده است و این امر در باره احترامی که او برای عناصر اربعه قائل است نیز صادق است.

باب دوم

در پیش‌بینی دانته (۱۸۱۲) بایرون هنگامی که در باره لشکرکشی کمبوجیه به مصر و مصیبت‌های وی به هنگام عبور از صحرای آفریقا می‌نویسد اشارات زیادی به ایران دارد.

ناکامی بایرون در به انجام رسانیدن «پیش‌بینی دانته» می‌تواند ناشی از ناامید شدن او در مورد امکان آزادی ایتالیا از قید حاکمان غیر ایتالیایی باشد. در این اثر او آرزو می‌کند که روزی ایتالیا از زیر سلطه باربونها و اتریشها خارج شود و از آنها به عنوان وحشیانی در میان سایر ملل نام می‌برد. در این سروده بایرون رم باستان را مخاطب قرار داده و از آنها می‌خواهد که دشمنان خود را نابود کند همان گونه که ایرانیان را پیش از این در بیابانها با شکست روبرو ساخته است:

«ای رم، تاراجگر و تاراج شده فرانسویان

از دوره کهن تا دوران بارونها

هرگز نباید پرچم بیگانه‌ای به سوی دیوارهای تو حرکت کند

چون رود تایمز به اندوه گرفتار آید

آنگاه که بیگانه‌ای از کوهستان آلپ عبور کند و پای به جلگه رودخانه تو نهد

ای کوهها آنها را له کنید، سیلها گرد هم آید و آنها را غرقه سازید

و برای ابد آنها را از صحنه روزگار پاک کنید

میهن عظیم از برای این در خواب فرو رفته است که بر سر زائرین تنها فرود آید؟

چرا رود Eridames فقط محصول کشاورزان را با طغیان خویش فرو می‌بلعد؟
 آیا هر گروه از بربونها شکاری خوب نیست؟
 کمبوجیه را بیابان چون اقیانوسی بزرگ در کام کشید
 و موجهای شن او را غرقه کرد
 فرعون و هزاران سرباز او را کوهی از آب نابود کرد پس چرا شما چنین
 نمی‌کنید؟
 شما ای مردمان رم، رومیان که جرات مردن را از دست داده‌اید
 آیا شما فرزند کسانی نیستید که فاتح نبرد با فاتحی شدید که خود خشایار مغرور
 را به خاک انداخته بود
 کجا آرמידه‌اند آنها که مرگ هم جسارت آنها را به دام فراموشی نمی‌انداخت
 آیا کوههای آلپ از کوهستان ترمپولین سست تر هستند
 در سروده دون ژوان، بایرون داستان قهرمانی را می‌سراید که کشتی‌اش به دریا
 غرق شده و توسط دختر یک دزد دریائی از مرگ نجات می‌یابد و به عنوان برده
 به شاهزاده خانمی در استانبول (قسطنطنیه) فروخته می‌شود، شاهزاده خانم نیز
 عاشق او می‌شود. قهرمان داستان نهایتاً از قید بردگی می‌گریزد و به ارتش روسیه
 که شهرترکی اسماعیل را به محاصره در آورده است ملحق و برای ماموریتی
 سیاسی به انگلستان فرستاده می‌شود.
 بایرون در باب سوم سروده معروف دون ژوان، به نحوه تربیت کودکان در نزد
 ایرانیان اشاره می‌کند. او می‌گوید ایرانیان به فرزندان خود می‌آموزند که چگونه زه
 کمان را بکشند و چگونه سوارانی ماهر باشند و بنا به آیین زرتشت درست کار و
 نیک کردار باشند، بایرون احتمالاً برای این بخش از سروده خود وام دار کتاب
 تاریخ هرودوت است:

ایرانیان باستان سه امر ارزشمند را می‌آموختند: کشیدن زه کمان، سوارکاری ، و درست کرداری را، این آیین کوروش بود، والاترین پادشاهان و از آن پس هر جوان آن را دنبال کرد

کمان آنها را معمولاً دو زه است

و اسب سواری آنها به سهولت است و به هیچ سختی انجام می‌شود
هر چند که در حقیقت آنها را فرهیختگی کمتری است
اما کمان را بهتر از هر زمان دیگری می‌کشند.»

در باب سوم سروده، دون ژوان و لرد هنری یکدیگر را ملاقات می‌کنند و بین آندو دوستی برقرار می‌شود و دون ژوان را از جمله بازدید کنندگان قصر لرد هنری در لندن می‌کند. هنگامی که لرد هنری و لیدی **Adeline Amundeville** (ملکه زنبوران، که مینای وجودش حاصل همه زیباییهاست ، کسی که افسونش مردان را به سخن می‌آورد و زنان را به سکوت می‌راند) دون ژوان را به اقامتگاه خود می‌خوانند، بایرون در مورد شخصیت محکم و قدرت قضاوت لرد می‌سراید و او را با ایرانیان قیاس کرده، می‌گوید:

«به هنگام قضاوت، همواره راسخ بود

چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن

غرورش هرگز فروکش نمی‌کرد

و چه در مورد معشوق و یا دشمن هرگز از کسی پیروی نمی‌کرد

چون از قضاوت لذت می‌برد

دوستی او و دشمنی او هر چند که بی اساس نبود

بیشتر نشان از قضاوت او داشت

که چون قانون مادها هرگز آنچه را که پیش از آن حکم شده بود فسخ نمی‌کردند. «

در باب نهم دون ژوان، بایرون به ایران اشاره کرده، از حمله نادرشاه به هندوستان نام می‌برد. ممکن است برخی از اطلاعات بایرون از راه مطالعه کتاب تاریخ ایران مالکوم کسب شده باشد، سر ویلیام جونز نیز در باره نادرشاه مطالبی نوشته است و بایرون در نامه‌ای به (ملکوم) موری، خواندن آثار ویلیام جونز را توصیه می‌کند. (مرکند، ۱۶۴)

از نظر بایرون تمامی جنگها که جز ویرانی و مصیبت چیز دیگری به دنبال ندارند، در نتیجه خودخواهی رهبران رخ می‌دهند که تنها به دنبال شکوه و جلال فردی خود هستند. تمامی بی‌عدالتهای جامعه انسانی ناشی از سرشت بشری است که در راس آنها خودپرستی و بی‌اعتنایی به نیاز دیگران قرار گرفته است.

در باب نهم دون ژوان، قهرمان داستان هنگامی که همانند یک سلحشور لباس رزم به تن کرده است به سنت پترزبورگ وارد می‌شود و به ماجرای که در طی آن دختر مسلمانی را از دست دو قزاق خونریز که قصد هلاک او را داشته‌اند آزاد کرده است آنگاه به مقایسه بین حمله نادرشاه و فتح هند توسط او و حمله رومیان به دژ اسماعیل (که دژی واقع در دلتای دانبو و دریای سیاه است و به سال ۱۷۹۰ مورد هجوم قرار گرفت) که در آن ۴۰۰۰ ترک از جمله زن و کودکان زیادی هلاک شدند، اشاره می‌کند.

نادرشاه به سال ۱۷۳۸ پس از حمله به هند و شکست دادن سلطان آن، محمد شاه، سرزمین هند را به خاک ایران ضمیمه کرد و در جریان این اشغال بود که هندیان سر به شورش نهادند و جمعی از سربازان ایرانی را هلاک کردند و به همین علت نادرشاه دستور قتل عام هندیان را صادر کرد و پس از گذشت مدت کوتاهی پس از آنکه از شدت خشم، همانند دیوانگان شده بود توسط خادمان خود کشته شد. بایرون در ابیات زیر به این موضوع اشاره می‌کند:

«دون ژوان به کودک خردسال چشم دوخت

کودکی که او را از دست قاتلان نجات داده بود - چه غنیمتی!

تو بناهای یادبودی را خواهی ساخت که زشتی و سیاهی
آنها را فرا گرفته است، همانند نادرشاه
آن که پس از گذر از هندوستان
برای آنکه گناهش بخشود شود و ترسش پایان یابد هلاک شد
همانند گناهکاران، چون دیگر نمی توانست
به آنچه که دارد رضایت دهد»

در بخش دیگری از باب سیزدهم دون ژوان، بایرون به «آیین شیطانی ایرانیان»
اشاره می کند و منظور او همانا فلسفه نیروهای دوگانه خیر و شر است (اهورامزدا
به عنوان سمبل نور، زندگی و آفرینش و اهریمن، سمبل شر، سیاهی و مرگ
است)، در اینجا بایرون قصد دارد که این فلسفه را مردود شمارد و دریابد که آیا
چنین تمایزی بخشی از طرح جهانی است که براساس محبت بنا شده است:
... در این جهان همه چیز نشان از نیکی دارد

و حتی آیین شیطانی ایرانیان

که به دو اصل اعتقاد دارند، نیز جای بسی تردید دارد
همانند دیگر آیین هایی که ایمان را مبهم نموده اند
و یا خواسته اند آن را به انقیاد کشند

آیین زرتشت در نمایشنامه «مانفرد» بایرون نیز نقش مهمی دارد که داستان رنج و
عذاب یک گناهکار است. در این نمایشنامه اهریمن بر تختی ظاهر می شود که
همچون یک گوی آتشین است و ارواح دور او را گرفته اند. مانفردی که
شخصیتی همانند فاونت دارد تنها در قلعه ای واقع در کوهستان آلپ زندگی
می کند و از آنجا به سرزمین اهریمن می رود و اهریمن قول مرگ را به او می دهد:
ستاره ای که بر سرنوشت تو سلطه دارد

پیش از آنکه جهان آفریده شود تحت سلطه من بود
جهان تازه و پاک بود

آنگاه که به دور خورشید در حرکت بود
و این چرخشی مداوم و منظم بود
ستاره‌ای زیباتر از خورشید در جهان نبود
اما لحظه‌ای از راه رسید که جهان چون توده بی‌شکل آتش شد
شهابی بی‌هدف و نفرینی از برای حیات
که همواره در حال چرخش بود
بدون اینکه مداری برای خود داشته باشد
چون آتش به شکلی در آسمان بود
چون هیولایی در دل جهان
آنگاه تو به وجود آمدی
کرم حقیری که از قدرت برتر از خود پیروی می‌کنی
قدرت تو به من تعلق دارد و تو را از آن من می‌کند
اکنون که به اینجا آمده‌ای این موجودات پست که در برابر تو سر خم می‌کنند
مانند تو هستند، تو را با من چه کار است ای زاده خاک؟»
از نظر زرتشتیان سیاره‌ها همگی شوم محسوب می‌شد با وجود این تحت تاثیر
دانش نجوم بابلیان نظر آنها تغییر کرد و پس از آن فقط مریخ و زحل را نامیمون
در نظر گرفتند (Zaehner 238) شهاب‌ها و دیگر اجرام سرگردان آسمانی از
نظر آنها در کتب مذهبی زند - اوستا به عنوان هیولای مونث و یا پری کن
Poirikasn - نوع شرور پری هستند که از نیروی اغوا کننده خود استفاده
می‌کنند و مانع آن می‌شوند که مومنان به خداوند پردازند، این موجودات همانند
سیاره‌ها از ناپاکیهایی هستند که اهریمن در جهان به وجود آورده است تا با خالق
آن اهورامزدا از در ستیز در آید.
اینکه بایرون چگونه به این موضوعات آشنا شده است روشن و مشخص نیست
شاید ترجمه زند و اوستا را توسط دویرون خوانده باشد.

آنچه مسلم است این است که بایرون به هنگام نوشتن مانفرد با برخی از عقاید زرتشتی آشنا بوده و گاهی از آنها آشکارا در داستان خود استفاده کرده است، در گفتار مانفرد اشاراتی به روشنایی و تاریکی شده است - ای ارواح جاودان جهان - که در تاریکی و روشنایی شما را دنبال کرده‌ام. و یا روح ششم می‌گوید مکان من دل تاریکی است چرا مرا با نور عذاب می‌دهید؟

مانفرد خود همانند یک پیامبر زرتشتی است. او از دوزخ دیدن می‌کند و اهریمن را ملاقات می‌نماید و اهریمن او را عزیز می‌دارد، مانفرد با کوهها و غارها آشنا است و به نظر می‌رسد اشاره به اینکه او همزمان با پدید آمدن ستاره (سیاره) شوم به دنیا آمده است او را موجودی همانند مخلوقات اهریمن می‌سازد چون اهریمن است که بر این گونه پدیده‌ها کنترل و سلطه دارد.

با وجود این هنگامی که مانفرد با مغان قیاس می‌شود به صورت یکی از ستایشگران اهورامزدا در می‌آید چون در آیین زرتشت مغ به معنای پیشگو و یا روحانی به کار رفته است (هرودوت، گزنفون، سیسرو، پلینی بزرگ همه این عبارت را به همین معنا به کار بردند) در پرده دوم نمایش یکی از اشباح (شبح دوم) مانفرد را مغ می‌نامند. در آغاز صحنه پنجم پرده دوم اشباح از قدرت اهریمن می‌خوانند و او را کنترل کننده جهان خلق شده توسط اهورامزدا می‌دانند. اما مانفرد خورشید را خطاب قرار می‌دهد و آن را مخلوق خداوند نیکی، اهورامزدا می‌داند، بدین صورت است که به یک روحانی زرتشتی تبدیل می‌شود. ممکن است که مانفرد برای مدت طولانی در خدمت اهریمن بوده ولی اکنون روح راستین او یعنی خدمت به نیکی و پاکی پدیدار شده است. هنگامی که خورشید در پایان این پرده غروب می‌کند، در می‌یابد که مانند هر زرتشتی دیگری غروب او نیز فرا رسیده است و مرگ او نزدیک است.

در ماه نوامبر ۱۸۱۶ بایرون در ونیز به سر می‌برد و به مطالعه آیین آرامنه مشغول بود. او در نامه‌ای به مور می‌نویسد:

در اینجا نوشته‌های عجیبی وجود دارد و ترجمه‌هایی از آثار یونانی، ایرانی و سریانی در کنار هم است.

تحت تاثیر همین آموزه‌های بایرون در مورد دوگانگی‌های جهان یعنی روشنائی و تاریکی است که در بخشی از نمایشنامه مانفرد او خود را با فیلسوف نو - افلاطونی امپیلکوس مقایسه می‌کند که خود موجودات دوگانه‌ای همانند اروس (Eros) و انتی روس (An teros) را دوگانه‌های جهان هستی می‌شمارد. مانفرد می‌گوید:

چشمان من با ابدیت آشنا است

همان گونه که مغان چنین بودند

من Eros و An teros را

از نهان‌خانه کوهستانی خود بیدار کردم

و تو را نیز بیدار می‌نمایم

هنگامی که عقاید بایرون در باره زرتشت و ایرانیان را مطالعه می‌کنیم در می‌یابیم که او کاملاً با این عقاید سر ناسازگاری ندارد بلکه با این عقاید بسیار دوگانه برخورد می‌کند.

او در باره ایرانیان و آیین آنان کاملاً دو گانه می‌اندیشد. از یک سوی نادر را به عنوان خون ریز نام می‌برد اما شاعر ایرانی حافظ را ستایش می‌کند. گاهی از اوقات به آیین زرتشت با عنوان شیطنانی نام می‌برد ولی در عین حال زرتشتیان را نیک کردار می‌داند. او از دوگانگی موجود در آیین زرتشت استفاده می‌کند تا آشفتگی قهرمانان خود را توجیه نماید. قهرمانان بایرون به دنبال نور هستند ولی در همان حال از تاریکی منشاء می‌گیرند و همین تاریکی است که نهایتاً آنها را به نابودی می‌کشد. در سالهای آخر عمر خود، بایرون مطالعه عمیق‌تری در باره آیین زرتشت انجام می‌دهد، چون دوگانگی روح و سرشت انسان ذهن او را به خود مشغول داشته است و عقیده مسیحی که حاصل خلقت خالقی والا، توسط

ارواحی پست آلوده و منحرف شده است او را راضی نمی‌کند. علاقه او به ایران و آیین زرتشت به حدی است که احساس منفی او نسبت به آنچه که ریشه یونانی ندارد به کناری می‌زند و مورد ستایش او قرار می‌گیرد. بایرون از دربار علی پاشا و بی‌رحمی آن صحبت می‌کند ولی در باره ایرانیان چنین نمی‌کند و آنها را خوار نمی‌شمارد. چنین به نظر می‌رسد که بایرون قصد داشته ایران و آیین آن را بشناسد، اما هیچ‌گونه برخورد نژاد پرستانه و برتری جویی قومی در آثار او در باره این سرزمین دیده نمی‌شود.

منابع:

1. Aucher, paschal, and G, Byron. A grammer American and English . Veniec: American Monastery at st. Lazarus 1373.
2. Bone, drummed. Byron. Devon: narthcote, 2000
3. Crompton, louis. Byron and Greek romantic winters and the east: anxieties of empire. Cambridge: CPU, 1992.
4. March and, leslie A., ed. Byron's letters and Journals. Cambridge, massachsetts: Belk nap p. of Harvard UP, 1982.
5. McCann, to j, ed. The complete Miscellaneous prose. Oxford: cleared, 198-93.
6. Malcom, john. History of persia. London: layman, 1815
7. Nicholson, Andrew, ed. The complete Miscellaneous prose Oxford: cleared, 198-93.
8. Said, Edvard w. Orientalism. London. Pengnin, 1991.
9. Wadia, P.A Introduction to the Avesta. Bombay
10. Yohannan, john D. the persian poetry fad in England, 1770-1825." Comparative literature. Vol. 4, no, 2 (spring 1925): 137-160.
11. Zaehner, R.C. the rise and fall of Zoroastrianism. Widened and Nicholson 1961.